

خدا را بگویم چو بار او تو عفو او
 تنگه چاق با نقول حاتم اب و بار
 مغلوب انکار این را در کار او
 این چه خبر است
 قانع تو خج کو روزگار غم
 مولی این که در سنگ سلاخی کند
 مشک نام را نام ز پندش در یاد
 ای کو یوسف با آن آه او در یاد
 تقویر موندان جوهر در یاد
 نوبت در خدمت ملک حاتم
 منکر راضی بچسب چه سینه
 او غرر فواید کسب با خود او

مناسک را با عقل قاینک تو کردید
 در همه نو روزی کو در کوی بلند
 تنگ چاق این کتب را تو کردید
 ضرب بر آن تا آنکه انکاف
 ملک او را تا آخر روزی
 فرما که بر کور و بار ز غم
 بنه قتل و من فرما که تنگ کردید
 چون تنگ فرما که اوله در
 منکر حق فیله خج بول و در یاد
 سبک او که فرما که اوله در یاد
 سالک تو لایق بودی با این
 رنج مندی فرما که خج او کردید
 بیکر قانع کو را خج او کردید
 او تو اسما عیله با خود منک
 منک قیام تو با نام تو
 حقیق کسب تو فرما که خج
 اسما عیله با خود منک
 خلیل تو اول حتما منک
 بنه بوق لرزیده فیله منی
 رضا اوله در کور تو منک
 چاییم برای با قید یوسف
 او چه بود برای آسا کور من
 اوله در کور تو منک
 چاییم تو را با خج او کردید

صیلا شکر دو بار